



مرحوم خوئی بر این استدلال، اشکال کرده است:

«و فيه أنا لو استفدنا من الأدلة وجوب النهی عن المنکر لدفعه فلامکن الالتزام و بوجوب النهی عنه لرفعه بالفحوی، و أما العکس فلا. و لو أغمضنا عن ذلك فهو إنما يتم إذا علم البائع بأن المشتري يصرف المبيع فی الحرام علی حسب الاشتراط، و إلا فلا مقتضى للوجوب، علی أن مقتضاه إنما هو مجرد التکلیف، و النهی التکلیفی فی المعاملات لا يقتضى الفساد.»^۱

توضیح:

۱. اولاً: اگر ادله وجوب نهی از منکر، وجوب دفع منکر را ثابت می کرد، می توانستیم بگوییم به طریق اولی رفع منکر هم واجب است.
 ۲. ولی اگر گفتیم ادله وجوب نهی از منکر، رفع منکر را واجب کرده است نمی توانیم بگوییم به طریق اولی دفع منکر هم واجب است.
 ۳. ثانیاً: این دلیل در صورتی کارآمد است که بایع بداند که مشتری به شرط پای بند است و مبيع را در حرام صرف می کند ولی اگر چنین علمی در کار نیست، وجوب دفع منکر هم فرض ندارد.
 ۴. ثالثاً: وجوب دفع منکر، صرفاً حرمت تکلیفی را ثابت می کند و فساد معامله را نمی توان از آن استفاده کرد.
- ما می گوییم:

(۱) حضرت امام نسبت به آنچه به عنوان اشکال اول مرحوم خوئی مطرح شد، جواب داده اند:

«إنّ دفع المنکر کرفعه واجب بناء علی أنّ وجوب النهی عن المنکر عقلی، كما صرح به شیخنا الأعظم . و حکى عن شیخ الطائفة و بعض کتب العلامة و عن الشہیدین و الفاضل المقداد أنّه عقلی. و عن جمهور المتکلمین منهم المحقق الطوسی عدم وجوبه عقلاً بل يجب شرعاً.

و الحق هو الأوّل، لاستقلال العقل بوجوب منع تحقّق معصية المولى و مبعوضه و قبح التوانی عنه، سواء فی ذلك التوصل إلى النهی أو الأمور الآخر الممكنة. فکما تسالموا ظاهراً علی وجوب المنع من تحقّق ما هو مبعوض الوجود فی الخارج، سواء صدر من مکلف أم لا لمناط مبعوضیّة وجوده، كذلك يجب المنع من تحقّق ما هو مبعوض صدوره من مکلف و یرى العبد صدوره منه، فإنّ المناط فی کلّیها واحد، و هو تحقّق المبعوض و إن اختلفا فی أنّ الأوّل نفس وجوده مبعوض، و الثانی صدوره من مکلف مبعوض.

فإذا هم حیوان بإراقة شیء یكون إراقة مبعوضة للمولى و یرى العبد ذلك و تقاعد عن منعه، یكون ذلك قبیحاً

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۱۶۳



منه و يستحقّ للعقوبة لا لأهميته بل لنفس مبعوضيته، كذلك لو رأى مكلفاً يأتي بما هو مبعوض مولا، لا اشتراكهما في المناط، و الحاكم به العقل.

فإن قلت: على هذا لا يمكن تجويز الشارع ترك النهي عن المنكر.

قلت: هو كذلك لو كان المبعوض فعلياً و لم يكن للنهي مفسدة غالبية، فلو ورد منه تجويز الترك يكشف عن مفسدة في النهي أو مصلحة في تركه لو كان ذلك متصوراً في التروك و الأعدام.

فدعوى الطباطبائي في تعليقه على المكاسب عدم قبح ترك النهي عن المنكر، في غير محلها.^۱

توضیح:

۱. دفع منکر مثل رفع منکر واجب است و وجوب آن نیز عقلی است (چنانکه بسیاری گفته اند).
۲. چراکه: عقل مستقل است در این که حکم می کند که باید از تحقق معصیت مولی منع کرد و مستقل است که سستی کردن در منع قبیح است. (پس باید مکلف از مبعوض مولا جلوگیری کند چه به وسیله نهی از منکر و چه به وسیله مقدمات دیگر - مثل دفع منکر -)
۳. پس همانطور که همه پذیرفته اند که مکلف باید از آنچه وجودش مبعوض شارع است ممانعت کند، همانطور هم پذیرفته اند که مکلف باید از آنچه «صدورش از مکلف» مبعوض شارع است مخالفت کند چراکه مناط وجوب ممانعت، یکی است.
۴. به عنوان مثال اگر عبد خودش ظرف مولا را بریزد کاری قبیح کرده است، و اگر بنشیند و بی تفاوت نگاه کند که یک حیوان ظرف مولا را می ریزد، کاری قبیح کرده است.
۵. إن قلت: پس همیشه نهی از منکر عقلاً واجب است و شارع نمی تواند در جایی وجوب آن را بردارد.
۶. قلت: همین طور است مگر اینکه «نهی از منکر» دارای مفسده غالبه شود و لذا اگر شارع ترخیص کرد معلوم می وشد که نهی از منکر مفسده داشته و یا ترک آن مصلحت داشته است.
۷. پس حاشیه مرحوم سید بر مکاسب که می فرماید «ترک نهی از منکر» قبیح نیست، سخن کاملی نیست.

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۱، ص: ۲۰۳

ایشان سپس می نویسد:

«ثم إنَّ العقل لا يفرِّق بين الرفع و الدفع بل لا معنى لوجوب الرفع في نظر العقل فإنَّ ما وقع لا يتقلب عمَّا هو عليه، فالواجب عقلا هو المنع عن وقوع المبعوض، سواء اشتغل به الفاعل أو همَّ بالاشتغال به و علم بكونه بصدده و كان في معرض التحقُّق.»^۱

توضیح:

۱. عقل بین رفع و دفع فرق نمی گذارد.
۲. چراکه رفع یعنی آنچه واقع شده را تغییر دهیم در حالیکه آنچه واقع شده، واقع شده است و قابل تغییر نیست.
۳. پس همه چیز دفع است. اما می توان گفت برخی از دفع ها در کارهایی است که مکلف انجام آن را مشروع کرده است (که این را رفع می گوئیم) و برخی در کارهایی است که هنوز آن را شروع نکرده است.

برخی از بزرگان درباره دلیل های دوم و سوم مرحوم خوبی نوشته اند:

«أمَّا ما ذكره في مصباح الفقاهة ثانيا فهو صحيح. و كذا ما ذكره ثالثا، إذ المفروض أنَّ النهي لم يتعلَّق بذات المعاملة، بل ليس في المقام نهی، و إنما صدر من الشارع أمر متعلِّق بطبيعة النهي عن المنكر غاية الأمر انطباقه عليها في المورد فلا يقتضي فسادها.
و أمَّا إذا فرض تعلُّق نهی المولى بذات المعاملة فهو إمَّا أن يكون للإرشاد إلى فسادها كما هو الغالب أو يقتضي ذلك لما مرَّ من أنَّ الدليل إذا دلَّ على مبعوضيَّة ذات المعاملة للمولى فلا يشملها أدلَّة تنفيذها لكونه نقضا لغرضه، فتدبر.»^۲

ما می گوئیم:

دلیل دوم مرحوم خوبی را می توان چنین تقریر کرد:
گاه ما یقین داریم که طرف مقابل پای بند به شرط است در این صورت بیع نکردن، دفع منکر است.
و گاه ما یقین داریم که طرف مقابل پای بند به شرط نیست در این صورت شرط کردن عقلایی نیست الا اینکه شرط کننده بخواهد از خیار تخلف شرط استفاده کند.
و گاه ما شک داریم، در این صورت مرحوم خوبی می گوید ادله وجوب نهی از منکر اگر شامل دفع منکر شود، شامل «دفع منکر قطعی» می شود و در جایی که «منکر محتمل» است نمی تواند شامل دفع آن شود

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۲۰۵

۲. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ۲، ص: ۲۵۲



چراکه هنوز منکری نیست تا نهی از آن واجب باشد و دفع منکر از مصادیق آن باشد.



درس خارج فقه امامیه حسن خمینی